

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

جمعه ۳۰ جولای ۲۰۲۱

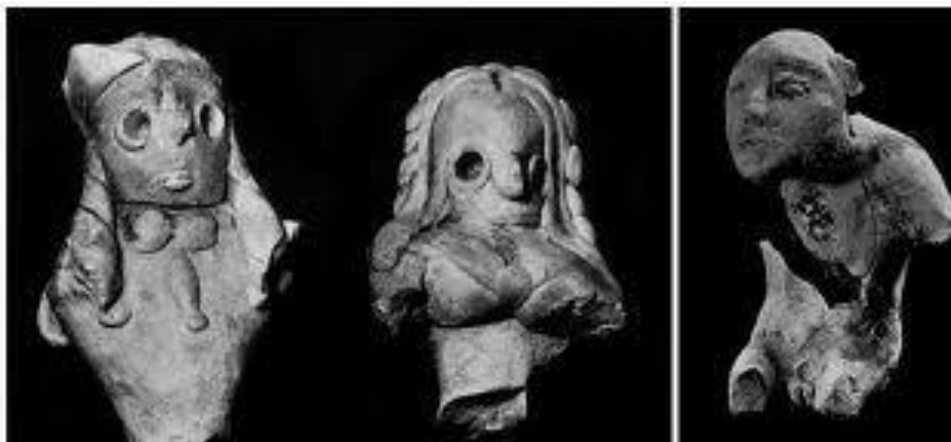
حامد نوید

آغاز مدنیت های شهری و بررسی آثار هنری ایندوره

قسمت دوم

نگاهی به آثار هنری ایندوره:

موجودیت آثار هنری در یک دوره تاریخی نمایانگر ارتقای فکری و سطح دانش مردمان است و این حقیقت را بازگو مینماید که آنان به درجه از دانش و آگاهی فرهنگی رسیده اند که اثری را بیافرینند و ذوق هنری خود را به آزمایش بگذارند؛ و یا اندیشه های عاطفی و اعتقادات و باور های خود را در وجود نقش و یا پیکره تجلی بخشند. درین گفتگو پدیده های بنام الهام، انگیزه و برداشت از محیط سه عنصر مهم ایجاد کننده آثار هنریست و در پرتو این توضیح به شرح پدیده های هنری کشف شده از حوزه هیلمند و ارغنداب میپردازیم.



آثاری کشف شده از حوزه هیلمند و ارغنداب

آشکاراست که دو پیکره کوچک گلی سمت چپ با خاصیت (Antropomorphic) انتروپومورفیک شان دو موجود زاده تصور و خیال آدمی بوده و طرز تفکری را براساس انگیزه های عقیدتی به

نمایش می‌گزارد. این دو موجود زاده تصورات انسانی که منبع الهام آن عقاید و پندارهای مردمان آن‌عصر بوده است به شکل مونس و مذکر مجسم گردیده اند. بدیهست که این پیکره های دارای قدرت ما ورا طبیعه بوده و مردمانی به آنها اعتقاد داشته اند. هنرمند این آثار هنری بسیارکهن کوشیده است تا با ایجاد چشمان گرد، حلقوی و فرورفته و ایجاد چهره ترسناک به این پیکره ها خاصیت و تشخصی بخشد که از سیمای انسانهای عادی متفاوت باشد.

برخلاف پیکره کوچک یک مرد که زاده برداشت هنرمند از محیط است طبیعی یک انسان را تمثیل می‌دارد. این پیکره گلی مردی را نشان می‌دهد که کمی به جلو خم شده و شاید حالت احترام و اخلاص او را به شخصی یا موجودی به نمایش می‌گذارد. هنرمند یا هنرمندانی که این آثار هنری را در ۴۷۰۰ و ۴۵۰۰ سال پیش ایجاد کرده اند، شیوه و سبکی را پدید آورده اند که زاده قدرت خلاقه خودشان بوده و به آثار هنری تمدن های هم‌عصر شان شباهت زیادی ندارند. بطورمثال مجسمه های موهنجو دیرو که مدنیت همزمان با فرهنگ مندیگک میباشد با وصف زیبایی آن از نگاه، شکل، محتوی، و استعمال مواد مجسمه سازی تفاوت‌های کلی با پیکره های کشف شده از مندیگک را دارند. بهمین ترتیب آثار ایندوره قندهار از آثار هنری سومری ها بسیار متفاوت اند. مجسمه های تخیلی بین



النهرین باستان باآنکه از شکوه خاصی برخوردارند خاصیت زومورفیزم دارند نه انتروپومورفیزم. درینجا ایندو تفاوت را که بسیار نزدیک بهم اند با شرح هر دو اصطلاح درمیابیم. انتروپومورفیزم در هنر و ادبیات به طرز دیدی اتلاق مییابد که هنرمند و یا شاعر خوی، صفت، و یا خاصیت انسانی را بر موجودی غیر از انسان تعلق می‌دهد. بطورمثال: کهساران پرغور افغانستان، تشنه بکوا و یا روباه زیرک و امثال آن که همه صفات انسانیست و بر موجود دیگری اتلاق میابد؛ چون این ابیات :

نمونه ای از آثار زومورفیک سومری

ای آبشار نوحه گر از بهر چیستی ؟

چین برجبین نهاد در اندوه کیستی ؟

دردت چه درد بود که چون من تمام شب

سر را به سنگ میزدی و میگریستی؟

در برابر فلسفه انتروپومورفیزم، فلسفه زومورفیزم Zoomorphism قرار دارد که نقطه مقابل آنست. به اساس این طرز فکر خواص جانوران (چارپایان و پرندگان) به انسان داد میشود، مانند شیردل، شاهین پنجه، بزدل، چشم آهو، کبک رفتار، طوطی گفتار و امثال آن بهترین مثال این طرز دید پیکره های سنگی گاوها و شیرهای بالدار با سر انسانهای توانگر و قدرتمند در فرهنگ بین النهرین، آسور و پارس قدیم است. در فرهنگ یونان باستان و همچنان در ادبیات قرون وسطایی کشورهای مشرق زمین دادن خوی خواص انسانی به حیوانات بطور گسترده بچشم میخورد داستانهای ایسوپ یونانی **Aesop's fables** و کلیله و دمنه، بارزترین مثال های این طرز فکرند.

نمونه های آثار زومورفیک یعنی مخلوط ساختن عنصر انسانی با یک حیوان و یا چندین حیوان و پرندۀ چون پیکره های گاوها و شیرهای بالدار با داشتن سری چون انسان در هنر بین النهرین بطور گسترده تجلی یافته که این طرز دید هنری در هنر دوره هخامنشیان پارس بدون تغییر قابل ملاحظه نی بمشاهده میرسد. همچنان در هنر مصر قدیم، یونان باستان و بخصوص هند یکجا ساختن انسان و حیوانات بسیار معمول بوده است، اما به دلیلی که هنوز در نزد هنرشناسان کاملاً معلوم نیست، این شیوه کار در هنر قدیم افغانستان کمتر بچشم میخورد. اکثر آثار هنری افغانستان بجز از یکی دو پیکره همه به شیوه ریالستیک یعنی مقرون به حقیقت آفریده شده اند؛ که این امر مسأله ایست بسیار درخور توجه ودقت.

یکی از آثار بسیار قابل توجه کشف شده از مندیگک مجسمه سر یک انسان است که به شیوه ریالستیک از سنگ سلیت خاکستری رنگی تراش یافته. از نگاه قدامت بعد از مجسمه آق کوپروک این اثر دومین پورتریت باستانی افغانستان است که اهمیت تاریخی زیادی دارد. طرز تفکر انترومورفیک در جوامع پیش از تاریخ یعنی عصر هجر قدیم و میانه موجود بوده و به هر اندازه ایکه انسانها در شناخت خود و پدیده های اطراف خود دانش بیشتری پیدا کرده اند، دید حقیقت گرایانه تری به پدیده های حیات پیدا کردند. دادن خواص انسانی به پدیده های ناشناخته و تسخیر ناشده طبیعت باعث ایجاد بتهای تخیلی با تجلی خصایل انسانی در جوامع بدوی گردید. ازینرو طرز فکر انتروپومورفیک در جوامع کهن انسانی بر مبنای پندارهای انسانهای اولیه که بیشتر منشأ آن ترس و هراس بود اساس آئین بت پرستی را بنا نهاد. زیرا در جوامع ابتدایی توانایی های انسان محدود بود و هر آنچه را بالاتر از حیطه قدرت خود در می یافتند بحیث موجود توانا تر از خویش میشناختند و پرستش میکردند. برخلاف فرهنگ های قدیم هند، بین النهرین و مصر باستان که در آن موجودات ماورا

الطبیعه تجلی گسترده دارند، یکی از خصوصیت‌های بارز هنر قدیم افغانستان اینست که در آن پدیده های معرف موجودات ماورا طبیعه کمتر بچشم میخورد. بطور مثال در میان آثار دوره سنگ میانه کشف شده از افغانستان پیکره مرمرین شبیه به گراز ماده طرز دید ریالستیک و طبیعت گرای مشهود است. یعنی مبالغه پردازی های موجودات تخیلی درین اثر دیده نمیشود.



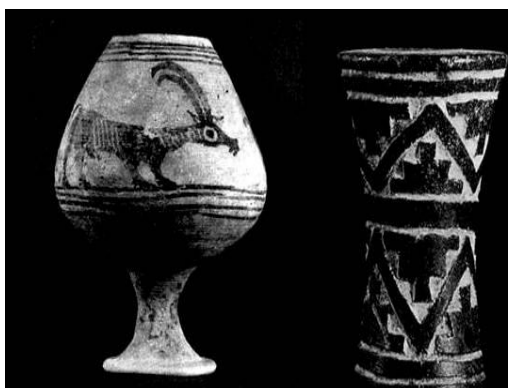
مجسمه سنگی سر یک جوان - مندیگک قندهار

این مجسمه سنگی چهار هزار ساله که کلاهی بسر دارد و ابروان درشت و چشمان بزرگش حالت خاصی را برایش میبخشد اثریست بینظیر و قابل توجه. طوریکه میبینیم قسمت بالایی دهان و ساختمان بینی آن به مرور زمان سائیده شده و از بین رفته است، اما لب پائینی او که هنوز پا برجاست و گوشه های آن بسوی پائین خمیده سوالی را در ذهن بیننده خلق مینماید که آیا این مرد جوان به چه می اندیشیده و چرا چنین حالت مغمومی را بخود گرفته است؟ بخصوص نگاه حزین و پرسشگر او برین احساس گنگ و ناگشوده بیشتر می افزاید. با آنکه دیدگان باز و حیرت زده این مجسمه ساختمان سیاهی و مردمک چشم را ندارد، اما دید نگاهش ثابت است و با گویایی خاصی بسویی مینگرد و عجیب تر اینکه نگاه این اثر از هر زاویه ای که بدان دیده شود بسوی بیننده نظر میدوزد. تثبیت نمودن

چنین حالت آنهم بدون ایجاد مردمک چشم در هنر پیکره سازی و نقاشی کار ساده نیست. ازینرو میتوان این مجسمه را یک اثر بینظیر هنری خواند. این پورتریت سنگی که سیمای یک مرد جوان را به نمایش میگذارد از یکی از اتاق های داخل معبد بدست آمده است. باستانشناسان به این عقیده اند که ساختمان بدن آن یا کاملاً شکسته و از بین رفته و یا اینکه ساختمان سر بصورت مستقل ایجاد گردیده و به چیز دیگری مانند پایه استناد داشته که آنهم در اثر گذشت روزگار نابود گشته است.

آثار هنری پیش از تاریخ افغانستان را میتوان به دو دسته عمده تقسیم کرد، آثار یکه خاصیت تخیلی و **Anthropomorphic** انتروپومورفیک و آثاریکه خاصیت ریالستیک و حقیقت گرایانه دارند. انتروپومورفیزیم به طرز دیدی اطلاق میگردد که تخیلات بشری خواص انسانی را به پدیده های غیر انسانی تعلق میدهد. مانند کهساران غرور آفرین ، امواج عصیانگر، بهاران پر مهر و امثال آن. درین طرز دید خوی و خاصیت انسان به پدیده های طبیعی مانند سیل، طوفان، باران خورشید و ماه و حتی حیوانات داده میشود و لیکن برخلاف آن هرگاه برای تعریف و توصیف و یا تحقیری انسانی آن شخص را در قالب پرنده و یا حیوانی میبینیم و از آن موجود دیدگاه دیگری می آفرینیم. این طرز دید را زومورفیزیم خطاب کرده میتوانیم. بطور مثال آهو رخسار، شیرصفت، روبه صفت ، شاهین پنجه و امثال آن طرز دید هایی اند که در هنر و ادبیات بشکل گسترده بازتاب یافته است.

بهرحال، تمام آثار هنری ایکه از مندیگک در جوار رود هیرمند، ده موراسی غندی در ۶.۵ کیلومتری



شرق پنج وایی قندهار و شمشیر غار در کنار رود ارغنداب توسط تیم های باستان شناسان فرانسوی و امریکایی بدست آمده دوره طولانی و دراز مدتی را از ۳۵۰۰ ق.م تا ۲۰۰۰ ق.م معرفی میدارد. یعنی از دوره صیقل سنگ و مس نا ترکیب شده تا دوره آغاز تمدن آریانا را احتوا مینماید، از جمله آثار زیباییکه از خانه ها و معبد

مندیکک بدست آمده، یکتعداد ظروف کلالی و سنگی بسیار دلچسپ است. برخی از این ظروف با طرح های هندسی تزئین یافته و برخی نقشهای حیواناتی چون بزهای وحشی و قوچ های کوهی را نشان میدهند که شباهت زیادی با نقاشی های قوچ های کوهی ظروف بلخ و بدخشان دارند.

عده ای از جامعه شناسان به این عقیده اند که قوچ ها و بز های کوهی در دوره سنگ میانه و سنگ صیقل یافته یکی از منابع مهم غذایی بودند و از آنجائیکه در اثر شکار نسل شان رو به انقراض مینهاد، دانایان ادوار کهن که عموماً پیشوایان روحانی بودند به این حیوانات جنبه تقدس دادند تا از شکار بیش از حد شان جلوگیری به عمل آید. ازینرو عنعنه احترام به این حیوانات از هندوکش شمالی تا دره های هندوکش شرقی و جنوبی رایج شد. امکان دارد که این طرز دید در وادی هیلمند و ارغنداب نیز گسترش داشته است؛ ولی به هرصورت این اثر پیوند فرهنگی بسیار کهنی را میان حوزه آمو(وخشیس یا آکسوس) و هیلمند (ایتومند) نشان میدهد. به همین ترتیب مهر استخوانی ۳۵۰۰ تا ۳۷۰۰ ساله اشتر بالدار باختری که از شمشیرغار قندهار بدست آمده معرف این پیوند تاریخی است. باآنکه موجودیت بالهای گشاده این شتر تأثیرات هنر سومری را درین اثر به نمایش میگذارد، اما پیکرانسان مانند هنر بین النهرین با آن مخلوط نگردیده است.

از جانبی پرداخت بسیار ریالستیک پیکر شتر که از جمله خصویت های بارز هنر افغانستان است درین اثر قابل توجه میباشد. بهمین گونه پیکره های الهه مادر که از دهموراسی غندی کشف گردیده آثار با اهمیت هنری ایندوره اند که متأسفانه تصاویر آن در اختیار من نیست.



مهر اشتر باختری کشف شده از قندهار

در میان آثار کشف شده از مندیگک مجسمه های کوچک یک زن و یک مرد که بگونه هولناک و بشکل موجودات ماورا الطبیعه از گل ایجاد گردیده، از نگاه کامپوزیشن و ساختار هنری متفاوت از آثار دیگر کشف شده از حوزه فرهنگی ارغنداب و هیلمند هستند زیرا پیکره های سر تا پا بوده و اناتومی بدن انسان را بصورت مکمل به نمایش میگذارند.

هرچند شیوه ایجاد آن تا اندازه بدویست، اما این پیکره ها که در کوره پخته شده گواه دانش ایجاد کنندگان آن در رابطه به ساختمان عمومی و تناسبات بدن انسان در چهار هزار سال پیش از امروز میباشد. آنچه این پدیده های باستانی را دلچسپ میسازد آرایش موی پیکره زن و کلاه بزرگ مجسمه مرد است که ما را به شیوه لباس آندوره تا اندازه ای آشنا میسازد، با آنکه این پیکره های کوچک کاملاً به سبک ریالستیک یا حقیقت گرایانه ایجاد نگردیده اند.

بهر حال دوره تمدن حوزه ارغنداب و هیلمند یعنی ساحه میان قندهار و نیمروز که از عصر صیقل سنگ و دوره فلزات تا عهد مدنیت ویدی و استایی را دربر میگرد، تمدن باستانی و کهنی بوده و هنوز زوایای بسیار ناشناخته در ادوار عروج و نزول آن وجود دارد که ما با آن آگاهی کامل نداریم؛ اما چنانچه در مباحث گذشته نیز ذکر گردید، شواهد تاریخی حاکی از مهاجرت های متواتر مردمان سرزمین آریانا بسوی بهارت یا هند باستان است. بقرار یافته های جان مارشال محقق و باستان شناس معروف برتانیایی سیل بزرگی از ورود اهالی حوزه هیرمند و ارغنداب بسوی موهنجودیرو در هزار سال پیش از میلاد مسیح صورت گرفته که این مهاجرت ها تأثیرات فرهنگی دوجانبه را در پی داشته و بر پدیده های هنری اثرگذار بوده است.



از جانب دیگر، به اساس تحقیقاتیکه گهریشمن Ghrishman در سال ۱۹۶۱ در ناحیه ناد علی ولایت نیمروز انجام داد و این تحقیق وی از عصر **برونز تا هزاره اول ق.م** را دربر میگرفت، **درنگیانه (زرنج)** یکی از مراکز عمده تمدن اوستایی در ۸۰۰ سال پیش از میلاد مسیح بوده است. دامنه تمدن اوستایی در حوزه جنوبغرب افغانستان که درنگیانه یکی از مراکز عمده آن بود و از سوی شمال با غور و هرات پیوند تاریخی داشت بخش بزرگی از سرزمین اوستایی آریانا و بجه را بنابر متون (یشت و وندیداد) در بر میگرفت. تمدن اوستایی برخاسته از بلخ، در جنوب کوه های هندوکش از ۱۵۰۰ ق.م تا هزاره اول ق.م گسترش داشت. این تمدن از هریوا و درنگیانه و از سیستان

تاریخی تا گره گاه رود هیلمند و ارغنداب و از آنجا تا غزنه ، زابل و کابلستان را در بر میگرفت. تمام این بلاد آباد آن در کتاب اوستا ذکر اند. به اساس مطالعات مؤرخین در مورد تحولات اجتماعی ایندوره، سرانجام شدن مردمانی از آسیای مرکزی (اقوام التایی) به بلخ درحوالی ۱۰۰۰ ق.م سبب گردید تا عده زیادی از اهالی باختر بسوی جنوب و جنوبغرب کوچ کنند و با خود اسطوره های از نبرد های آره گان را با تورانیان بیاورند. این اسطوره های حماسی در ادوار اسلامی باعث سرودن شهنامه ها گردید و در شهنامه ابوالقاسم فردوسی زرنج، زابل (سیستان) و کابل مهد حماسه ها و زادگاه پهلوانان اوستایی بشمار میرود. چنانچه جناب احمد علی کهزاد مؤرخ بزرگ افغانستان چنین میگوید: " درینوقت سرزمین آریانا از سیستان تا رودبار سند و از دریای آمو تا مجرای اباسین افتاده بود و در داخل به نامهای ایالتی کابلستان، زابلستان، بخدی و باختران یاد میشد ."^۱

مطالعات دانشمندان در ناحیه مس عینک لوگر در آغاز دهه شصت این مفکوره را ایجاد نمود که شاید نواحی اطراف معدن مس عینک یعنی جنوب کابل در هزاره دوم ق.م و یا پیشتر از آن یکی از مراکز عمده گسترش فرهنگ عصر مفرغ یا استفاده از مس در افغانستان بوده است. مس عینک یا **العین القطر** در زبان عربی که از دو کلمه عین به معنی چشمه و قطر به معنی مس تشکیل یافته و ترجمه آن به زبان دری **چشمه مس** میباشد، بزرگترین معدن مس در منطقه و دومین ذخیره گاه مس در جهان است. ساحه تاریخی مس عینک که در حدود ۵۰۰۰ هکتار زمین را احتوا میکند در ازمنه باستان فلز گرانبهای مس را در طی قرون متمادی در اختیار مردمان این مرز و بوم قرار میداده است که با وسایل دست داشته محدود به اندازه قابل ضرورت آنرا استخراج میکرده اند. ازینرو مقادیر بسیار بزرگ مس که هنوز دست نخورده باقی مانده و ارزش آن به صدها میلیارد دالر بالغ میگردد و یکی از سرمایه های مهم ملی افغانستان را تشکیل میدهد.^۲ بر فراز کوهپایه های ساحه تاریخی مس عینک معابد باستانی شکوهمندی از اعصار پارینه قرار دارد که استخراج مس را مشکل میسازد و این امر معضله عمده ایست که باید حل گردد.

^۱ (احمدعلی کهزاد ، افغانستان در شاهنامه شاهنامه در خراسان یا شاهنامه در آریانا بنیاد فرهنگی کهزاد سال ۱۳۵۵ و ۱۳۸۹ ص ۶۷)

^۲ در ماه نوامبر سال ۲۰۰۷ کمپنی چینیایی (ان . وی . سی . سی) قراردادی را با دولت افغانستان به ارزش ۳۰ بلیون دالر برای استخراج مس عینک عقد نموده تا به مقدار پنج و نیم ملیون متریک تن مس خالص افغانستان به اختیار این کمپنی قرار گیرد، اما درینجا دو اصل یعنی محافظت ساحات تاریخی افغانستان و حفظ محیط زیست از کابل تا گردیز مسأله بسیار پر اهمیت است که باید جزء اساسی قرارداد باشد ، اما وضاحت این موضوع تا هنوز قابل سوال ومایه تشویش میباشد



نمایی از یک معبد باستانی و معدن غنی مس عینک

باآنکه تحقیقات باستانشناسی در مس عینک بصورت مکمل به پایان نرسیده و کاوشهای مشترک باستان شناسان فرانسوی و افغان بیشتر در مورد معابد بودایی عصر کوشانی مربوط قرن سوم و چهارم میلادیست، اما عده از باستان شناسان به این عقیده اند که ساحه بزرگ مس عینک بستر فرهنگ های بسیار کهنتر بشری مربوط عصر مفرغ در هزاره سوم و دوم پیش از میلاد میباشد. موجودیت بقایای مس استخراج شده و آتشکده باستانی مربوط هزاره دوم ق.م دال بر اثبات این حقیقت است که انسانها از زمانه های بسیار کهن یعنی عصر مفرغ و قبل از آن در حوالی ۳۳۰۰ ق.م درین ساحه میزیسته اند.



همچنان کشف پیکره های کوچک مسی مربوط به هزاره سوم پیش از میلاد ما را به این نتیجه میرساند که مس استخراج شده از جنوب حوزه فرهنگی کابل تا به باختر یا بلخ کهن مورد استعمال بوده و

همچنان روابطی گسترده بین ایندو حوزه فرهنگی از دیرینه زمانه ها وجود داشته است. از آنجائیکه تحقیقات باستان شناسی مس عینک بصورت کلی به پایه تکمیل نرسیده، ازینرو نمیتوان نظر دقیقی در باره تمدن باستانی ادوار بسیار کهن این منطقه ارائه کرد، ولی آنچه مسلم است و آغاز زندگی شهری را بصورت مشرح بیان میدارد، کاوشهای تحقیقی حوزه هیلمند و ارغنداب در ولایت باستانی قندهار میباشد.

مختصری از منابع این بخش:

افغانستان در پرتو تاریخ، اثر شادروان احمدعلی کهزاد، وادی ارغنداب از هزاره پنجم تا هزاره دوم قبل از امروز، از مندیگک تا شهر کهنه قندهار.

تاریخ مختصر افغانستان، نوشته مرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی، نظری بدوره قبل از تاریخ افغانستان سنبله سال ۱۳۴۶، کابل

Casal, J. M. Fouilles de Mundigak, vols. ۱ – Paris, ۱۹۶۱

Dupree Namcy. An Historic Guid to Afghanistan, Kabul Press ۱۹۷۷

Roman Ghirshman Fouilles de Sialk, prés de Kashan, ۱۹۳۳, ۱۹۳۴, ۱۹۳۷,

Librairie Orientaliste Paul Geuthner, Paris (in two volumes) ۱۹۳۸

Oxford English Dictionary, ۱st ed. "anthropomorphism, n."

Oxford University Press (Oxford), ۱۸۸۵.

Catalogue of the National Museum of Afghanistan, ۱۹۳۱-۱۹۸۵: UNISCO

South Asian Archaeology: Papers from the Third International Conference.

Edited by J. E. Van Lohuizen-De Leeuw ۱۹۷۵

پایان